

نگاهی تحلیلی به شعر محتشم کاشانی با رویکرد طنزشناسی و انتقاد اجتماعی

آزاده فداکار^۱

چکیده

سیالیت طنز به گونه‌ای است که بدون در نظر داشتن شرایط زمانی، مکانی، فرهنگی و زبانی نمی‌توان آن را به‌عنوان عنصری مجرد و ثابت فرض کرد. در ادب فارسی به خاطر عدم اهتمام نویسندگان و شاعران گذشته به تدوین مبانی طنز و به تعبیر امروز بی‌اعتنایی به نظریه‌پردازی علمی در باب طنز، اصول و رویکردهای طنز را فقط می‌توان با مطالعه در آثار آنان دریافت و نقشه آن را ترسیم کرد. از قدیم‌ترین متون ادبی فارسی تا امروز بسته به شرایطی که قبلاً گفته شد پاره‌های فراوانی از آثار ادبی را می‌توان در رسته طنز قرار داد. در این مقاله با نگاهی تحلیلی به طنز محتشم نگریسته شده و نتایج قابل‌تأملی از شعر این شاعر مذهبی به دست آمده است. روش تحقیق در این مقاله توصیفی تحلیل است.

کلیدواژه‌ها: محتشم کاشانی، طنز، انتقاد اجتماعی، شعر و وقوع

مقدمه

تردیدی نداریم که طنز در قالب تعریف نمی‌گنجد. سیالیت طنز به‌گونه‌ای است که بدون در نظر داشتن شرایط زمانی، مکانی، فرهنگی و زبانی نمی‌توان آن را به‌عنوان عنصری مجرد و ثابت فرض کرد. در شرایطی جمله‌ای یا حکایتی می‌تواند طنز باشد و دقیقاً همان جمله در شرایطی دیگر سخنی جد خواهد بود. در ادب فارسی به خاطر عدم اهتمام نویسندگان و شاعران گذشته به تدوین مبانی طنز و به تعبیر امروز بی‌اعتنایی به نظریه‌پردازی علمی در باب طنز، اصول و رویکردهای طنز را فقط می‌توان با مطالعه در آثار آنان دریافت و نقشه آن را ترسیم کرد. از قدیم‌ترین متون ادبی فارسی تا امروز بسته به شرایطی که قبلاً گفته شد پاره‌های فراوانی از آثار ادبی را می‌توان در رسته طنز قرار داد تا جایی که مثلاً برخی منتقدان معاصر، کل آثار یک شاعر را حتی بدون آن‌که به نظر بیاید طنز دانسته‌اند و به اعتماد یک گزاره که از سوی شاعر صادر شده کل اثر را طنز می‌پندارند (داوری اردکانی، sooremag.ir). ارسطو در فن شعر می‌گوید: «کمدی تقلید است از اطوار و اخلاق زشت، نه این که تقلید بدترین صفات انسان باشد، بلکه فقط تقلید اطوار شرم‌آوری است که موجب ریشخند و استهزاء می‌شود. آنچه موجب ریشخند و استهزاء می‌شود نیز امری است که در آن عیب و زشتی هست اما از آن عیب و زشتی گزندی به کسی نمی‌رسد. چنانکه آن نقاب‌ها که بازیگران از روی هزل و شوخی بر چهره می‌گذارند، زشت و ناهنجار هست اما به کسی آزار نمی‌رساند.» (ارسطو، ۱۳۶۹: ۱۲۰). در مبانی نظری شعر غرب که از فن شعر ارسطو نشئت گرفته طنز یا به تعریف عام آن کمدی دارای نظریه، اصول و چهارچوب تعریف شده و نیز سابقه تاریخی نسبتاً روشنی است به‌طوری که حتی گروهی (رک همان: ۱۲۲) اختراع کمدی را به خود نسبت داده‌اند. این که برای یک نوع ادبی تا این حد اصول تعریف شده وجود دارد نشان می‌دهد که در ادبیات قدیم یونان و روم توجه به اصول، کمتر از خلق اثر ادبی نیست.

در ادبیات فارسی همان‌گونه که گفته شد اصول و مبانی نظری طنز مدون شده نیست. با مطالعه در آثار ادبی فارسی از دیرباز تا امروز می‌توان سیر طنز را به‌خوبی دریافت و آن را به نسبت هر شاعر و هر زمان تدوین کرد. از عصر فردوسی گرفته تا روزگار ما کمتر شاعر و نویسنده‌ای از بیان دقائق طنزآمیز در اثر ادبی خود غفلت ورزیده است. درجه‌بندی و شدت و ضعف طنزهای شاعران در ادب فارسی باعث شده که رویکردها به مقوله طنز و همچنین نوع طنزی که در اثر ادبی دیده می‌شود متفاوت باشد. در شاهنامه به‌مقتضای حال و نیز با توجه به اسلوبی که حکیم برای سرودن داستان‌ها برگزیده، طنز، بسیار ظریف، ملیح و حتی گاه درنیافتنی است. در داستان اسفندیار آنجا که بهمن به سفارت به نزد رستم رفته است بر سر خوان رستم می‌نشیند اما نمی‌تواند پهلوانانه غذا بخورد. رستم بدو گوازه می‌زند و او را به سبب کم‌خوراکی سرزنش می‌کند، اما پاسخ بهمن نیز خالی از نیشخند و ریشخند نیست:

همی خورد بهمن ز گور اندکی
نبد خوردنش پیش او صد یکی
بخندید رستم بدو گفت شاه
ز بهر خورشش بیش دارد سپاه
خورش چون برین گونه داری به
چگونه شدی در دم هفت خان؟
بهمن در پاسخ به رستم نیشی می زند و می گوید:
خورش کم بود کوشش و جنگ بیش
در ادب عرفانی بخش عمده ای از وجهه طنز را می توان در کلام سنایی و مولانا دید که در اشاره ای
بس گذرا به علت روی آوردنشان به طنز در مثنوی های تعلیمی خود گفته اند:
سنایی می گوید:

هزل من هزل نیست تعلیم است
بیت من بیت نیست، اقلیم است
گرچه با هزل، جد چو بیگانه است
هزل و جدم هم از یکی خانه است
تو چه دانی که اندر این اقلیم
عقل مرشد چه می کند تعلیم
یعنی از جد اوست جان آویز
هزلش از سحر شد روان آمیز
شکر گویم که نزد اهل هنر
هزلم از جد دیگران خوش تر!
(سنایی، ۱۳۷۱: ۱۲۳)

" و مولانا می گوید:

هزل تعلیم است، آن را جد شنو
تو مشو بر ظاهر هزلش گرو
هر جدی هزل است پیش هازلان
هزلها جد است پیش عاقلان
کودکان افسانه ها می آورند
درج در افسانه شان بس سر و پند
هزلها گویند در افسانه ها
گنج می جو در همه ویرانه ها
(مولانا، ۱۳۶۳، دفتر چهارم، ب ۳۵۵۸-۳۵۶۱)

در حکایت زیر از گلستان سعدی به وضوح می توان طنز تلخ سعدی را مشاهده کرد: « ابلهی را دیدم
سمین، خلعتی ثمین در بر و قصبی مصری بر سر و مرکبی تازی در زیر ران و غلامی از پی دوان،
کسی گفت: سعدی چون می بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم؟ گفتم: خطی زشت است که
به آب زر نبشته است.
به آدمی نتوان گفت مانند این حیوان
مگر دراعه و دستار و نقشش بیرونش

نگر تو در همه اسباب و ملک و هستی او که هیچ چیز نبینی حلال جز خویش

(سعدی، ۱۱۹، ۱۳۷۴).

اگرچه سعدی و عبید زاکانی که از جمله طنزپردازان و شیرین‌سخنان زبان فارسی‌اند اشاره‌ای چونان سنایی و مولانا به اصول طنز خود نکردند، از مطالعه آثارشان می‌توان به مبانی طنز این دو شاعر پی برد. سعدی که عمدتاً طنز را در خدمت اخلاق به کار برده به پیروی از سنتت مقامه نویسی عربی به ذکر حکایات مسلسل اما متحدالمضمون پرداخته که در هر باب بوستان و گلستانش نکته‌ای اخلاقی و انسانی را به مخاطب تعلیم می‌کند. به عبید زاکانی که می‌رسیم وضع تغییر می‌کند. عبید را از آنجا که نه معلم اخلاق است و نه نظریه‌پرداز عرفان و تصوف نمی‌توان نویسنده‌ای دانست که صرفاً به جهت تعلیم به طنز و هزل روی آورده است. تا زمان عبید طنز در خدمت اخلاق بود اما از عبید و نیش و کنایه‌های او به ساختارهای سیاسی-اجتماعی می‌توان دریافت که رویکرد طنز ایرانی از این تاریخ در حال تبدیل و تغییر است. وضع آشفته اجتماعی-سیاسی فارس در قرن هشتم و سلطه ایلخانان بر نواحی گسترده‌ای از ممالک فارسی‌زبان، زمینه‌های بروز انتقادات اجتماعی و سیاسی را پدید آورد. عبید با همه شیرین‌زبانی که دارد وظیفه تبیین این سیاه‌کاری‌ها و تلخ‌کامی‌ها را در نثر موجز خود بر دوش گرفته است. او از ساده‌ترین اشارات تا پیچیده‌ترین کنایات دقیقه‌ای از نیش قبر جنازه انسانیت و اخلاق دست بر نمی‌دارد.

مردی دعوی خدایی کرد شهریار وقت به حبسش فرمان داد مردی بر او بگذشت و گفت آیا خدا در زندان باشد؟ گفت خدا همه جا باشد

گران جانی به پرسش بیماری رفت و دیر بماند. بیمار گفت: از بسیاری کسانی که به دیدنم می‌آیند آزرده شدم، گران‌جان گفت: برخیزم و در بیندم. گفت: آری، اما از بیرون. « (عبید، ۲۶۵، ۱۹۹۹). در این گفتار مراد ما بررسی تاریخ طنز در ادب فارسی نیست بلکه صرفاً اشاره‌ای است به زمینه‌های طنزپردازی در آثار فاخر ادبی.

طنز و گونه‌های آن در شعر محتشم

با شنیدن نام محتشم کاشانی ذهن‌ها به سوی دوازده بند معروف او در مرثیه امام حسین می‌رود. امروز هیچ مسجد و حسینیه و تکیه‌ای نیست که این دوازده بند مشهور خاصه در روزهای سوکواری بر در و دیوار آن جلوه‌گری نکند. از زمان سروده شدن این دوازده بند تا امروز غالباً محتشم کاشانی را مرثیه‌خوان خاندان پیامبر و تشاخوان دستگاه اهل بیت علیهم السلام می‌دانند. این امر به‌طور ناخواسته پیش‌فرض‌هایی را در حوزه داوری در باب محتشم برای فارسی‌زبانان فراهم می‌کند که از دیگر جنبه‌های ادبی و فرهنگی شعر و نثر محتشم که چه‌بسا در تقاض با جنبه‌های پیش‌گفته باشد چشم پوشی می‌کنند و نادانسته بخش عمده‌ای از شعر و نثر محتشم را به گوشه‌ای تاریک می‌رانند. برای روشن شدن این موضوع اشاره‌ای به آنچه تاکنون کمتر دیده شده لازم است.

شعر وقوعی و واسوختی

محتشم در نقطه آغاز دو جریان عمده شعر فارسی قرار دارد و به تعبیری بازیگر دو میدان فراخ در تاریخ شعر فارسی است. اول این که شعر او انگیزه صدور دستوری از جانب شاه‌طهماسب صفوی در خصوص ضرورت توجه شاعران به شعر مذهبی شعری بود. اسکندر بیگ منشی (عالم‌آرای عباسی ۱۷۸) نوشته است: "مولانا محتشم کاشی قصیده‌ای غرا در مدح حضرت شاه‌طهماسب صفوی و قصیده‌ای دیگر در مدح شهزاده پریخان خانم به نظم آورد از کاشان فرستاد ... شاه جنت‌مکان شاه‌طهماسب فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند، قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند، صله اول، از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند... به‌رحال چون این خبر به مولانا محتشم رسید هفت‌بند مرحوم مولانا حسن کاشی که در شأن حضرت شاه ولایت ... در رشته نظم کشیده ... جواب گفته به خدمت فرستاد، صله لایق یافت. صاحب نتایج الافکار در این باب داوری کرده، می‌گوید: اگرچه اکثر عالی‌طبعان به مرثیه آن حضرت حسین بن علی^(ع) پرداختند، این مرثیه شأنی و شرف و قبولیتی بالاتر دارد" (گوپاموی، ۱۳۸۷: ۶۲۱-۶۲۲)

این نوع داوری تاریخی که حدود چهار سده است محتشم را بر صدر مصطبه مرثیه‌خوانان نشانده به دلایل فرهنگی‌ای که امروز غالب است با آنچه در آثار او می‌بینیم گاه تناقضی طنزگونه دارد و این را طنز زمان می‌توان نامید.

نسبت طنز محتشم با زمان

عشق زمینی

محتشم دو رساله نثر دارد که به نام‌های جلالیه و نُقل عشاق (یا نقل عشاق) معروفند. این که کدام نام در باب رساله نثر اخیر درست است بحث ادامه دارد (رک. صالحی نیا و مهدوی، ۱۳۹۰: ۲۰۶). در این گفتار از نام نُقل عشاق استفاده می‌کنیم. در رساله نُقل عشاق که به‌تصریح شاعر در سال ۹۶۶ سروده شده، محتشم دل در گرو عشق دل‌بندی دارد که نه نامی از او می‌برد و نه حتی به جنسیت او اشاره می‌کند. آنچه از برخی اشارات در داستان عاشقانه نُقل عشاق برمی‌آید شاعر در این رساله با معشوقه سر و کار دارد نه با معشوق. در این رساله سوز و گداز عاشقانه محتشم و تصویرگری‌های او در بیان حالات عاشقی به‌گونه‌ای است که به طنز و طنزازی پهلو می‌زند. این که شاعر یک شبانه‌روز سر پا می‌ایستد و چشم به بام معشوقه می‌دوزد تا او به بام برآید و نگاهی به عاشق دل‌سوخته بکند یا این که از فرط گریه در راه‌گذر معشوقه مثل مار سرکنده به خود می‌پیچد و در گلی که از اشک خویش فراهم آمده می‌تپد با آن شخصیت محکم و استواری که از شاعر دل‌سوخته در آن دوازده بند معروف می‌بینیم در تناقض است و البته این تناقض را شرایط فرهنگی روزگار ما پدید آورده و گر نه مردمان آن عصر به‌راحتی بین این عشق و آن مراثنی جمع می‌کرده‌اند.

وضع در رساله جلالیه به گونه‌ای دیگر است. رساله جلالیه شرح محبت ورزی محتشم است به جوانکی مطرب و رقصنده به نام شاطر جلال که در سال ۹۷۰ همراه با اهل طرب از اصفهان به کاشان آمده، بسیاری را دل‌باخته خود کرده‌است. لفظ شاطر در اینجا ظاهراً بر رقصندگی و مهارت جلال در بزم و بزم‌آرایی دلالت دارد و بعید است که بتوان آن را بر وجه دیگری حمل کرد. محتشم در آغاز این رساله منظوم آمیخته با نثر که در آن شصت و نه غزل در وصف شاطر و ماجرای محبت خود به او سروده سوزوگدازهای عاشقانه و وقوعی غریبی دارد که از نظر جامعه‌شناسی شعر عصر تیموری و صفوی بسیار مهم است. این که چگونه شاعری با آن سابقه ادب و وجاهت دل‌باخته پسری رقاص می‌شود و سوزوگداز عاشقانه، او را به مرز جنون می‌کشاند خود از طنزهای روزگار است.

محتشم، همان محتشمی که آن دوازده بند معروف را سروده در رساله جلالیه می‌گوید:

چون پیش یار قید و رهایی برابر است	آنجا اگر روی و گر آیی برابر است
یک لحظه با تو بودن و با غیر دیدنت	با صد هزار سال جدایی برابر است
لطفی نمی‌کنی که طفیل رقیب نیست	لطفی چنین به قهر خدایی برابر است
هر بوالهوس که گفت فدای تو جان من	پیشت به عاشقان فدایی برابر است
شوخی که نرخ بوسه به جانی دهد قرار	در کیش ما به حاتم طایی برابر است
از غیر رو نهفتن و در پرده دم زدن	با صد هزار چهره‌گشایی برابر است
دل خوش مکن به خسرو بی‌عشق محتشم	کاین خسروی کنون به گدایی برابر است

(محتشم کاشانی، ۱۳۶۴: ۱۲)

شمیسا در شاهد بازی در ادب فارسی و نیز در سبک‌شناسی شعر فارسی این‌گونه عشق‌ورزی را محصول انحرافی اخلاقی در تاریخ فرهنگ ما می‌داند که بروز و ظهور آن در ایران عصر تیموری و صفوی شدت یافت و به بی‌بند و باری‌های اخلاقی منجر شد. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۷۹). در هر صورت، چه این عشق سوزناک محتشم بر شاطر جلال را عشقی انحرافی بدانیم و چه آن را از مقوله تظاهرات رمانتیک داستان‌پردازی فارسی بدانیم با آن شخصیت پیش‌ساخته پیش‌گفته از مولانا محتشم کاشانی در تناقضی آشکار است و همین امر طنزی غریب می‌آفریند که صرفاً در نسبت با زمان ما معنا می‌یابد چه بسا روزی برسد که این تناقض به‌گونه‌ای دیگر نادیده انگاشته شود یا حل شود.

تحدی با انوری

یکی از ویژگی‌های شعر محتشم توجه او به قصیده‌پردازی به سنت گذشتگان است. هرچند زبان فاخری که در قصاید خراسانی دیده می‌شود در دوره محتشم از شعر فارسی رخت بر بسته و شعر

به نوعی بیان عامیانه میل کرده است، محتشم می‌کوشد تا آن زبان را در حد توان خود به شیوه گذشتگان به کار گیرد و مطابق با چارچوب قصیده‌سرایی به مدح ممدوحان خویش که عمدتاً پادشاه صفوی و امامان شیعیان هستند مبادرت ورزد. او یکی از قصاید خود را که در مدح شاه‌طهماسب صفوی سروده این‌گونه آغاز می‌کند

دست دست خدایگان باشد	تا بدن دستگاه جان باشد
بر سر خسروان روان باشد	پادشاهی که حکم او همه‌جا
بر تن صفدران دران باشد	شیر حربی کزو لباس حیات
همچو سنجر هزار خان باشد	شاه طهماسب‌خان که در سپهش
هر که را در زمین مکان باشد	آن که نبود برون ز کشور او

(محتشم کاشانی، ۱۳۶۴: ۶۶)

محتشم در یکی از ابیات این قصیده می‌گوید:

من چنان شمع معنی افروزم
کانوری مسنتیر از آن باشد

(همان، ۱۳۶۴: ۴۵)

این تحدی و برابری کردن با انوری در قصیده‌پردازی بر اثر داوری‌هایی که زمان انجام داد ادعایی گزاف است و امروز اگر نگوییم که ادعایی مضحک و سخیف است، آن را یک شوخی خنده‌دار به حساب می‌آوریم. هرچند می‌دانیم که این‌گونه ادعاها از سنت‌های ادبی است و در همه دوره‌های شعر فارسی رواج داشته است.

طنز خفی در شعر محتشم

طنز الزاماً آن چیزی نیست که ما را بخنداند و فی‌المثل هرچه خنده ما عمیق‌تر باشد ادعا کنیم که طنز، قوی‌تر بوده است. اگر این اصل مسلم را در پیش چشم داشته باشیم که «طنز همیشه به تفاوت میان وضعیت، چنان‌که هست و چنان‌که باید باشد به‌شدت آگاه است» (پلارد، ۱۳۸۳: ۷) در غزل فارسی خصوصاً در غزل استادان این فن می‌توانیم مایه‌های فراوانی از طنز را بیابیم.

غزل محتشم در ادامه جریان وقوعی و واسوختی مضامینی دارد که در تعارض با شرایط آرمانی شاعر (در مقام عاشق) طنز آفرینی کرده است لکن این طنز همان‌گونه که قبلاً گفته شد از جنس طنزهای است که با فراست دریافت می‌شود و اصلش به همین ظریف بودن است. از آنجا که غزل محمل بیان عواطف عاشقانه بوده نمی‌توان انتظار داشت که در این قالب شعری که با

پیش‌فرض‌های تاریخی خود برای مخاطب فارسی‌زبان شناخته شده است کسی بیاید و طنزپردازی کند.

محتشم در نوعی از مضمون‌پردازی که به «سگیه گویی» نام بردار شده است شرایط موجود و آرمانی را در برابر هم قرار می‌دهد و از این تعارض ایباتی طنزآمیز خلق می‌کند. سگیه خود، نوعی ادبی است که شاید امروز برای مخاطب شعر فارسی زننده و حتی تهوع‌آور به شمار بیاید ولی حقیقت این است که در یک‌صد سال شعر وقوعی و واسوختی مضمونی پرطرفدار و پرکاربرد بوده است. فتوحی علت رواج این نوع شعر در دوره مورد بحث ما را سقوط اخلاق و دنائت طبع شاعران می‌داند که برای کمترین عنایت معشوق خود را از سگ کمتر می‌پندارند و پستی را به اسفل درجات می‌رسانند (فتوحی، ۱۳۷۹: ۶۶). در سگیه‌هایی که در شعر محتشم وجود دارد سه نوع رویکرد مشاهده می‌شود که الزاماً هر سه نمی‌توانند طنزپردازی به حساب آیند.

اول این که شاعر خود را در مرتبه سگیت در برابر معشوق قرار می‌دهد و از او تمنای توجه دارد:

<p>مرنجان محتشم را کو سگ توست به پرسش سگ خویش آمدی و یافت حیاتی به صد شعف جهم از جا چو خوانیم سگ خویش گر سگ کویش دهد یک بارم آواز از قفا کنم سراغ سگت همچنان کسی که بود گر به کویش جا کنم یک‌شب سگش از طور من و فنانگر که دم قتل من ز خیل سگانش تا عنان برتافتی زین بلده سرگردان شدند نباشد آدمی را از قبول دل کمالی به ما و سگش بنامیم از آشنایی هم این که دانسته‌ای مرا سگ خویش</p>	<p>سگی کاندر وفای او شکی نیست اگر به کعبه روی آن قدر ثواب ندارد چه جای آن که به‌سوی خودم کنی آواز از شعف رویم بماند تا قیامت باز پس ز رازهای نهانی به هم‌زبان مشتاق شب کند دوری، سحر بیگانگی، ورز اجتناب یکی نکرد شفاعت که آشنای من است این چون سگ گم‌کرده صاحب صد گروه از شیخ و شاب شوم انسان کامل گر سگ کوی خودم خوانی درویش محترم من سلطان محتشم او بهتر از صد هزار انعام است</p>
---	--

در این زمینه نمونه‌های در غزل فارسی در ادوار پیش از محتشم وجود دارد ولی آن‌قدر تکرارشونده نیستند که بتوان آن‌ها را جزو ویژگی‌های غزل فارسی به شمار آورد. سعدی در غزلی که از قضا از زمینه‌های طنز ملیح خالی نیست گفته است:

مکن سرگشته آن دل را که دست‌آموز غم کردی
به زیر پای هجرانش لگدکوب ستم کردی
قلم بر بی‌دلان گفתי نخواهم راند و هم رانندی

جفا بر عاشقان گفتمی نخواهم کرد و هم کردی
بدم گفتمی و خرسندم عفاک الله نکو گفتمی
سگم خواندی و خشنودم جزاک الله کرم کردی
چه لطف است این که فرمودی مگر سبق اللسان بودت
چه حرفست این که آوردی مگر سهوالقلم کردی

(سعدی، ۱۳۶۳: ۲۴۵)

دسته دوم سگیه‌ها آن‌هاست که شاعر بدون توجه به این که سگ در ادب و وقوعی و واسوختی مقامی درخور یافته و بجای عاشق بانگ برداشته است، این موجود را از لفافه قراردادهای ادبی عصر خارج می‌کند و به قالب همان موجود مزاحم و پلید بازمی‌گرداند اما از طریق تشبیه کسانی را که دوست نمی‌دارد به آن تشبیه می‌کند. در این نوع اشعار نیش طعن و طنز محتشم بیشتر متوجه رقیبان و مزاحمان و مدعیان کاذب عاشقی است:

راه حریم کوی تو بر من رقیب بست ناآشنا سگی ره صید حرم گرفت
دی با رقیب یافت مرا آشنا و گفت ای محتشم از این سگ ناآشنا بترس
سگ از آن کس به که چون شد با غزالی آشنا باز چشمش در پی وحشی غزالی دیگر است

(محتشم کاشانی، ۱۳۶۴: ۳۴ و ۵۶ و ۷۸)

دسته سوم نیز اشعاری هستند که سگ در آن‌ها در جای اصلی خود ایستاده و ایفای نقش می‌کند:

بر سر کوی تو هرگاه که پیدا گشتم سگ کویت به فغان آمد و رسوا گشتم
آهو شکاری از سگ آن نامجو مجو کز مردمی سگان وی اند آدمی شکار

طنز جلی در شعر محتشم

بر اساس سنت شعر فارسی قالب‌هایی نظیر مثنوی و قطعه برای سرودن اشعاری با مضامین طنزآمیز مناسب بوده‌اند. در این میان قطعه بسیار مورد توجه شاعران طنزپرداز بوده و در این قالب آثار ماندگاری خلق شده است. ابن‌یمین فریومدی و قطعات معروف او نمونه‌های اعلای توجه به محتوای طنز در قالب قطعه است. در دیوان محتشم قطعات قابل توجهی یافت می‌شود که از درون‌مایه طنز برخوردارند. در این گفتار به دلیل این که شاعر از روی آگاهی طنز را به قالب قطعه زده تعبیر به طنز جلی یا آشکار کرده‌ایم. همان‌گونه که گفته شد در طنز خفی، مضمون طنزآمیز در لفافه است و با اشارات و کنایات بیان می‌شود و نیز برای درک آن فراستی بالاتر از حد معمول نیاز است اما در طنز جلی شاعر رسماً شعری می‌سراید که طنزآمیز باشد.

این که گفته شد طنز در قالب مثنوی و قطعه جلوه بیشتری کرده بدین معنی نیست که در سایر قالب‌ها بدان بی‌توجه بوده‌اند. بحث بر سر کثرت تکرار است و گرنه نمونه‌هایی در شعر محتشم

می‌توان یافت که در قالبی چون قصیده مضمون طنز ریخته شده است. محتشم در یکی از قصاید خود که بی‌شبهات به قطعه تقاضایی نیست می‌گوید:

بر دوش حاملان فلک باد پایدار	برجیس وار هودج بلقیس کامکار
مریم عفاف فاطمه ناموس کش سپهر	خواننده است پادشاه خواتین روزگار
مخدومه جهان که اگر نهد آسمان	بر رای او مدار نیابد جهان قرار
تاج سر زمان که زمین حریم او	فرسوده شد ز ناصیه شاه و شهریار
تا کار آفتاب بود سایه‌گستری	گسترده باد بر سر او ظل کردگار
ای شمس جهان که جهان‌آفرین تو را	بر هرچه اختیار کنی داده اختیار
دارم طویل عرضه‌ای اما به خدمت	خواهم نمود عرض به‌عنوان اختصار
شش سال شد که راتبه من شدست هشت	در دفتر عنایت نواب نامدار
اما نداده‌ام من زار از دو سال پیش	دردسر سگان در آن جهان مدار
از بس که بوده‌ام ز عطاهاش منفعل	از بس که بوده‌ام ز کرم‌هایش شرمسار
حاصل که از تکاهل من بوده این فتور	نی از درنگ بخشش آن حاتم اشتهار
حقا که گر چنین بشدی جان‌گداز من	این فقر خانه‌سوز کزو مرد راست عار
جنبش نکردی از پی خواهش زبان من	گر آتشم زبانه زدی از دل فکار
حالا که نامیدم ازین بخت بی‌هنر	وز لطف پرورنده خویشم امیدوار
آن زهره سپهر شرف گر مدد کند	گردون کند خزاین زر بر سرم نثار
تا پایه سپهر بود زیر طاق عرش	بادا بنای جاه تو را پایه استوار

(همان، ۱۳۶۴: ۲۱۲)

در میان قطعات محتشم تعداد قابل‌توجهی قطعه ماده تاریخ و مرثیه وجود دارد که عمدتاً به سبب زمینه‌هایی که در آن‌هاست از طنز بی‌بهره‌اند اما در این بین قطعاتی یافت می‌شود که شاعر در آن‌ها یا پیامی به کسی داده یا تقاضایی از ممدوحی کرده یا نکته‌ای و حکمتی را به زبان طنز با مخاطب در میان نهاده است. محتشم در قطعه‌ای در مدح امین الدین از گناه نکرده خود می‌گوید و این که آن صاحب جاه قصد تنبیه او را داشته و شاعر با همه بی‌گناهی آن عقوبت را پذیرا شده است. بخش پایانی قطعه این است:

آنکه نامد نظیر او به وجود
از وجود عناصر و افلاک

مقتضای زمانه بی‌پاک	در زمانی که غیر فتنه نبود
گشت از من نهفته کلفت ناک	به گمان خطای ناشده‌ای
کرد یک باره ز انفعال هلاک	دی به ارسال جعبه‌ای نارم
که ز ضعفم زبون‌تر از خاشاک	من حیران متهم به گنه
زان گناه نکرده گشتم پاک	گرچه زان نار سوختم لیکن

(همان، ۱۳۶۴: ۱۷۸)

بیت آخر خصوصاً در بردارنده طنزی گزنده و تلخ است.

در قطعه‌ای دیگر نیز در قدح شاعران بی‌هنر و گستاخ درباری می‌گوید:

جان ستاننده چو اعدا نه به تلخی به خوشی	شاعر خیره در اقلیم سخن می‌باشد
مدحت آن نوع بگوید که تو خود را بکشی	کز بنا بر غرضی گرچه نگوید هجوت

(همان، ۱۳۶۴: ۲۴۱)

در قطعه تقاضایی دیگری می‌گوید:

بس که امیدوار گردیدم	سرورا از نوید خلعت خاص
کهنه‌ها را تمام بخشیدم	نارسیده قبای تازه هنوز

(همان، ۱۳۶۴: ۲۳۴)

و قطعه دیگر:

بن‌دگی را شرف بر آزادی	آن شه حسن کز غلامی اوست
در دو عالم نماند آبادی	گنج حسنش اگر مکان طلبید
مژده‌اش در محل فسادی	خون ز شیریان جبرئیل آرد
چون رود غمزه‌اش به صیادی	مرغ روح از هوس قفس شکند
ملک الموت را ز جلادی	کرده معزول چشم قتالش
می‌توان تاختن به صد وادی	حاصل آن کامران که رخس تاش
طبع من از کمال وقادی	گرم تشریف بخشیش چون ساخت
که مبادا بمیرم از شادی	زان به تن جامه خودم نواخت

(همان، ۱۳۶۴: ۱۹۹)

در قطعه‌ای دیگر از ممدوحی که قصد کرده تا هدایا و خلعت‌های مرحمتی را به دلیل کدورت از محتشم پس بگیرد می‌گوید:

سپهر حوصله آن ابر دست دریادل
که جیب و دامن پر زر به سائل افشانند
حساب بخشش او در جهان به خلق خدا
به غیر قادر دانا کسی نمی‌داند
در اولم یکی از قابلان لطف چو دید
به تحفه خواست مرا شرمسار گرداند
ولی در آخر کارم چو یافت ناقابل
به آن رسید که آن‌ها که داده بستاند

(همان، ۱۳۶۴: ۲۰۸)

محتشم آن‌گونه که از دیوانش برمی‌آید به سنت زمان خود به ماده تاریخ سرایی توجه ویژه داشته و تاریخ جلوس شاهان صفوی خصوصاً شاه اسماعیل را در رباعی‌های پی‌درپی درج کرده است. اغلب ماده تاریخ‌هایی که او سروده مربوط به زمان مرگ عارفی، شاعری، ولیی و انسانی مشهور بوده است. در ماده تاریخ‌های محتشم نمونه‌ای دیده شد که ضمن هجو شخصی به نام جمال قصه‌خوان ماده تاریخ مرگ او را در قالب طنز ریخته است. قطعه موردنظر این است:

اشعث طماع عهد خود جمال قصه‌خوان
آن که چون او طامعی در بحر و بر صورت نیست
جمریانش ناگهان کشتند و هر فردی که بود
رست از اخذ و جهید آن خرگدای زرپرست
عقل چون تاریخ قتلش خواست از پیر خرد
گفت هر فردی که بود از اشعث طماع رست

(همان، ۱۳۶۴: ۲۷۷)

گفتنی است که برخی از نمونه‌های طنز آشکار محتشم به دلیل رعایت مسائل اخلاقی امکان ارائه در این گفتار نداشت. طنز در شعر محتشم مفصل‌تر از نتیجه این تحقیق است و البته آنچه در اینجا گفته شد مجملی بود از آن مفصل.

نتیجه‌گیری

محتشم کاشانی شاعر ممتاز عرصه ادبیات مذهبی با دوازده بندی که در رثای حضرت امام حسین علیه‌السلام و واقعه کربلا سرود نام خود را به‌عنوان شاعری سخن‌شناس در سبک قرن دهم به بعد جاویدان کرد. توجه فراوان به آن دوازده بند سبب شد که در تاریخ ادبیات ایران به جنبه‌های دیگر شعر محتشم کم‌توجهی بشود. از آن جمله توانای او در ماده تاریخ سرایی، قطعه سرایی، مثنوی‌های عاشقانه و عارفانه و سایر قالب‌های شعری است. در تحلیلی که در این تحقیق از شعر محتشم صورت گرفت به وجوه طنزآمیز کلام او توجه شد و دو وجه مهم طنز آشکار و طنز پنهان شعر

محتشم با ارائه نمونه‌هایی مورد بررسی واقع شد. محتشم کاشانی چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهان از تعریض، کنایه و استعاره‌های گوناگون برای به چالش کشیدن اوضاع و شرایط اجتماعی بهره برده است. برخی از طنزهای او را می‌توان کاملاً شخصی قلمداد کرد ولی اغلب سخنان طنزآمیز او نگاهی به وضعیت اجتماعی ایران در زمان حیات این شاعر گران قدر دارد.

منابع

- ارسطو، (۱۳۶۹) فن شعر. ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: امیرکبیر
- پلارد، آرتور، (۱۳۸۳) طنز. ترجمه سعید سعیدیپور. تهران: نشر مرکز.
- سعیدی شیرازی، (۱۳۶۳). کلیات سعدی. به کوشش محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی (۱۳۷۱). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. به کوشش مدرس رضوی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶). شاهدبازی در ادب فارسی. تهران: فردوس. صالحی نیا، مریم و مهدوی، محمدجواد (۱۳۹۰) رسائل محتشم کاشانی. در «نقد ادبی، پاییز ۱۳۹۰، دوره ۴، شماره ۱۵»
- عبیدزاکانی (۱۹۹۹). کلیات عبیدزاکانی. به کوشش محمدجعفر محجوب. نیویورک
- فتوحی، محمود (۱۳۷۹). نقد خیال. تهران: روزگار
- گوپاموی، محمد قدرت الله. (۱۳۸۷) تذکره تناسیح الافکار. به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی
- محتشم کاشانی، کمال‌الدین علی، (۱۳۷۵). دیوان محتشم کاشانی. به کوشش علی نفر. انتشارات ثریا: تهران
- مولانا جلال‌الدین بلخی، (۱۳۶۳). مثنوی معنوی. به کوشش رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر.